



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۴ مهر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مقدمات - امر دوم: استحباب نکاح - ادله (دلیل سوم و چهارم) - امر سوم: متعلق استحباب

مصادف با: ۲۶ محرم ۱۴۴۰

سال اول

جلسه: ۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در استحباب نکاح بود که دومین مقدمه از مقدمات مورد نظر است. عرض شد به ادله اربعه، این مطلب قابل اثبات است. دو دلیل ذکر شد، هم از کتاب و هم برخی از روایاتی که دلالت بر استحباب نکاح می‌کند، بیان شد.

دلیل سوم: اجماع

دلیل سوم، اجماع است. اجماع بین المسلمین بر استحباب نکاح وجود دارد. شهید ثانی در مسالک، چنین می‌فرماید: «باجماع المسلمین إلا من شد منهم»، نکاح به اجماع مسلمین مستحب است، مگر یک گروه بسیار قلیل و شاذ که البته آن گروه شاذ و قلیل که با استحباب نکاح مخالف هستند، از این جهت است که نکاح را واجب می‌دانند نه اینکه قائل به عدم استحباب باشند. این‌ها قائل به وجوب نکاح هستند؛ عبارت ایشان این است: «حيث ذهب الي وجوبه»^۱، آن گروه شاذ، قائل به وجوب نکاح هستند. پس کأن هیچ کس مخالف استحباب نیست؛ آنها نه اینکه بخواهند بگویند مستحب نیست که مثلاً مباح باشد؛ بلکه یک پله بالاتر، معتقد به وجوب نکاح هستند. صاحب جواهر مدعی است هم اجماع منقول وجود دارد و هم اجماع محصل.

حتی صاحب جواهر بالاتر از اجماع را ادعا می‌کند، یعنی مسأله استحباب نکاح را ضروری مذهب و بلکه ضروری دین می‌داند. عبارت صاحب جواهر این است: «إو ضرورة من المذهب بل الدين». این خیلی مهم است؛ اگر استحباب نکاح، ضروری دین باشد، یعنی در حدّ وجوب صلاة است. همان‌طور که وجوب صلاة ضروری دین است، استحباب نکاح نیز ضروری دین است. معنای ضروری دین یا ضروری مذهب چیست؟ یعنی یک حکمی به درجه‌ای از بدهت می‌رسد که برای اثبات آن نیاز به اقامه دلیل نیست. دیگر شما نیاز ندارید که برای آن نه از قرآن و نه از سنت، دلیل اقامه کنید. به درجه‌ای از بدهت و وضوح رسیده که کأن اگر کسی این را قبول نداشته باشد، اصلاً از دین اطلاع ندارد^۲. علی‌ای حال اجماع بین المسلمین قطعی است.

تنها مسأله‌ای که اینجا ممکن است درباره اجماع گفته شود، این است که این اجماع مدرکی است؛ یعنی مستند مجمعی، همین ادله است؛ مثل کتاب، سنت. و اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه، اعتبار ندارد. تنها شبهه‌ای که ممکن است درباره اجماع شود، مدرکی بودن یا محتمل المدرکیه بودن اجماع است. اینجا دیگر بحث مبنایی می‌شود. نوعاً معتقدند که اجماع

۱. مسالک، ج ۷، ص ۹.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۸.

مدرکی یا محتمل المدرکیه حجیت ندارد. اما برخی مثل بعضی از اعظام معاصر معتقدند اجماع حتی اگر مدرکی یا محتمل ال مدرکیه باشد، اگر اتصال آن به زمان معصوم ثابت شود، حجت است. آقای شبیری بر این عقیده هستند که اگر اتصال اجماع مدرکی به زمان معصوم ثابت شود، حجیت دارد و مدرکی بودن یا احتمال مدرکیت اجماع، لطمه‌ای به اعتبار و حجیت آن نمی‌زند.

علی‌ای حال اگر اجماع هم مدرکی باشد و ما اجماع مدرکی را مخدوش بدانیم، مسأله ضرورت دین و مذهب که صاحب جواهر ادعا کرده، لایخولو من بعد؛ بعید نیست که بتوانیم به این امر ملتزم شویم.

دلیل چهارم: عقل

بعید نیست بتوانیم مسأله رجحان نکاح را به عقل مستند کنیم و بگوییم عقل به واسطه آثار بسیاری که بر ازدواج و نکاح مترتب است، از جمله اموری که به شخص انسان یا به جامعه انسانی مربوط می‌شود؛ مثل حفظ انسان و حفظ نسل، حفظ عقائد و اخلاقیات و تعادل شخصیتی. به هر حال مسائلی که در جهات مختلط مربوط به زندگی انسان، چه زندگی فردی و چه زندگی اجتماعی وجود دارد و تقریباً این جهات مورد قبول همه انسان‌ها از همه اقوام و ملل و نحل است، یعنی اینطور نیست که یک مذهب خاصی یا ملت خاصی یا آیین خاصی به این مصالح ملتزم شود. با توجه به این جهات، قطعاً عقل حکم به رجحان چنین عمل و کاری می‌کند لذا می‌توانیم رجحان نکاح را مستند به حکم عقل نیز بدانیم.

علی‌ای حال از مجموع چهار دلیلی که ذکر شد، استحباب نکاح قطعاً قابل استفاده است. فقط یک ملاحظه‌ای درباره اجماع وجود داشت که عرض شد؛ و یک ملاحظه‌ای نسبت به آیه «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...»^۱ وجود دارد. عرض شد در اینجا طبق نظر برخی، آیامی جمع ایم یا ایم به معنای زنانی که شوهر داشته‌اند و شوهرشان را از دست داده‌اند؛ یا طلاق گرفته‌اند یا شوهرشان از دنیا رفته است. و نیز مردانی که زنشان از دنیا رفته یا او را طلاق داده‌اند. مجمع البیان و برخی دیگر، ایم را این چنین معنا کرده‌اند.

اما برخی به تبع بعضی از لغویین، ایم را به معنای مطلق زن بی‌همسر و مرد بی‌همسر اعم از اینکه قبلاً همسری اختیار کرده باشند یا نکرده باشند می‌دانند. اگر ما گفتیم آیامی مطلق است، یعنی مطلق مرد بی‌همسر و زن بی‌همسر، اعم از اینکه قبلاً ازدواج کرده باشند یا نکرده باشند؛ ما می‌توانیم استحباب نکاح را از آیه استفاده کنیم. چون امر به انکاح وقتی می‌تواند پذیرفته شود و قابل قبول باشد که خود نکاح ذاتاً ممدوح باشد؛ نمی‌شود نکاح ذاتاً و شرعاً ممدوح نباشد، آن وقت امر کنند به اینکه شما نکاح را بیگیری کنید و درباره آن اقدام کنید. این در صورتی است که آیامی را مطلق بدانیم.

اما اگر گفتیم آیامی جمع ایم است و ایم به معنای مرد یا زنی است که قبلاً همسر داشته ولی الان ندارد، طبق این بیان عرض کردیم که راه استفاده استحباب از این آیه، این است که بگوییم وقتی در مورد آیامی [یعنی کسانی که قبلاً ازدواج کرده‌اند و الان عزب شده‌اند] امر به انکاح می‌شود، به طریق اولی در مورد کسانی که اصلاً ازدواج نکرده‌اند، می‌توان این استحباب را استفاده کرد. مگر اینکه کسی بگوید که چنین اولییتی در اینجا وجود ندارد و این اولویت را انکار کند.

^۱. النور: ۳۲.

اگر این اولویت انکار شود، دیگر این آیه کَانَ اختصاص دارد به امر به نکاح دو دسته: ۱. مردان همسر از دست داده یا جدا شده و زنان همسر از دست داده و طلاق گرفته ۲. عباد و اِماء. یعنی کَانَ این دو دسته بنا به شرایطی که دارند، ممکن است خودشان اقدام به این کار نکنند. تکلیف عبید و اِماء که معلوم است؛ شاید مقتضی برای تحرک در امر نکاح برای آنها فراهم نباشد. مردان و زنان اِیم، یعنی کسانی که قبلاً همسر داشته‌اند و الان ندارند، این‌ها هم ممکن است که بنا به شرایط روحی این آمادگی در آنها نباشد؛ یعنی نیاز به کمک داشته باشند. اگر این معنا را از آیه استفاده کنیم، این آیه فقط استحباب انکاح این دو دسته را می‌رساند؛ دیگر نمی‌توانیم استحباب عام نکاح را از این آیه استفاده کنیم.

این یک ملاحظه‌ای است که در مورد این آیه چه بسا ذکر کنیم که خلاصه اگر «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» را اینطور معنا کنیم که آیه دستور می‌دهد که دو گروه که خودشان آمادگی ورود به مقوله نکاح در آنها ضعیف است و ممکن است مقتضی در آنها ضعیف باشد و یا موانعی سر راه آنها باشد، نسبت به انکاح این دو دسته اقدام کنید. دیگر مطلق عزّاب را نمی‌گوید. اگر این معنا را از آیه استفاده کنیم، قهراً آیه هم دالّ بر استحباب عام نکاح نیست. ولکنه بعید؛ بعید است که آیه این را بخواهد بگوید. اگر ما بگوییم آیامی مطلق مرد بی‌زن و زن بی‌شوهر را می‌گوید، مسأله روشن است و استحباب استفاده می‌شود. اگر هم آیامی را منحصر به کسی بدانیم که قبلاً همسر داشته و الان ندارد، به نظر ما راه اولویت باز است و با اولویت چه بسا بتوانیم استحباب عام نکاح را استفاده کنیم.

سؤال:

استاد: به حسب طبیعی علت اینکه امر به انکاح را در خصوص این دو گروه گفته، خواسته کَانَ تشویق کند مردم و جامعه اسلامی را به اینکه وارد عرصه شوند و برای این دو گروه یک فکری کنند.

سؤال:

استاد: یعنی مردی که قبلاً زن داشته و الان ندارد، فسادش بیشتر از مرد جوان عزب است؟ یعنی شما می‌خواهید بفرمایید که استحباب نکاح از آیه فهمیده نمی‌شود. نتیجه فرمایش شما این است که استحباب نکاح از این آیه فهمیده نمی‌شود. الان بحث ما استحباب عام نکاح است.

سؤال:

استاد: دلیل اخص از مدعا می‌شود؛ مدعا استحباب عام نکاح است اما با این بیان استحباب در خصوص یک عده خاصی ثابت می‌شود.

ما مقدمه اول را بحث کردیم که حول معنای نکاح بود لغتاً و شرعاً. مقدمه دوم درباره استحباب نکاح بود؛ ملاحظه فرمودید که استحباب نکاح با ادله قابل اثبات است.

امر سوم: کراهت عزوبت

امر سوم در مورد کراهت عزوبت است. ما تا اینجا اثبات کردیم نکاح مستحب است؛ اما سؤال این است که آیا عدم النکاح مکروه؟ به عبارت دیگر، آیا عزوبت هم کراهت دارد؟ یک وقت کسی ازدواج می‌کند و به یک مستحبی عمل کرده؛ اما اگر

کسی ازدواج نکند و عذب باقی بماند، آیا دارد یک فعل مکروه را مرتکب می‌شود یا خیر؟ طبیعتاً فعل مکروه باعث منقصت درجه انسان است و یک مفاسد غیر ملزومه‌ای را به انسان می‌رساند.

مرحوم سید در عروه، تصریح به کراهت عزوبت کرده؛ می‌فرماید: «و یستفاد من بعض الاخبار کراهة العزوبة، فعن

النبي (ص): رذال موتاکم العزَاب». ^۱ می‌خواهیم ببینیم آیا این سخن درست یا خیر؟ آیا عزوبت کراهت دارد یا خیر؟

اینکه می‌گوییم عزوبت کراهت دارد یا نه، این غیر از بحث از این است که به طور کلی ترک مستحب، مکروه است یا نه. ما یک بحث کلی داریم که آیا ترک المستحب، مکروه أم لا؟ وقتی ما یک چیزی را مستحب می‌دانیم، ترک مستحب کراهت دارد یا خیر؟ اینجا اختلاف است؛ برخی معتقدند ترک مستحب، مکروه است. ^۲ اما نظر تحقیق این است که ترک مستحب مکروه نیست؛ یعنی اینطور نیست که اگر مثلاً دعا عند رؤیت الهلال مستحب بود و کسی آن را ترک کرد مرتکب مکروه شده باشد. نهایتاً این است که وقتی این شخص به استحباب عمل نمی‌کند، در واقع یک مصلحتی را از دست داده ولی اینطور نیست که یک مفسده‌ای نصیب او شود. پس ما یک بحث داریم به طور کلی که آیا ترک المستحب، مکروه أم لا؟ حق این است که ترک مستحب، مکروه نیست.

در خصوص عزوبت و عدم ازدواج که مرحوم سید می‌فرماید از اخبار استفاده می‌شود که عزوبت کراهت دارد، این یک مسأله دیگر است. یعنی کأنّ ما یک ادله خاصی داریم که از آن استفاده می‌شود که ترک نکاح و عزوبت، مکروه است. پس این دو مسأله را با هم مخلوط نکنید. ما یک مسأله‌ای داریم که به طور کلی ترک المستحب مکروه أم لا. آنجا نظر حق این است که ترک مستحب، مکروه نیست. اما در عین حال منافاتی ندارد که در خصوص برخی از مستحبات، روایت خاص بیاید و دلیل داشته باشیم که کراهت ترک مستحب را ثابت کند؛ از جمله عزوبت و عدم النکاح. مجرد ماندن، تنها ماندن، نکاح نکردن، فی نفسه موضوع برخی ادله و روایات است؛ مثل همین روایتی که قبلاً خواندیم که در اموات شما کسانی که درجه پست و پایین تری دارند، عذب‌ها هستند. نظیر این روایت، روایات دیگری نیز وارد شده؛ از جمله: «شرار امتی عزابها» یا «أكثر أهل النار العزَاب» ^۳، اکثر اهل آتش، عذب‌ها هستند. یا نبوی مشهور: «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی» ^۴. روایاتی از این دست داریم که مضمون و مفاد آن‌ها، تحذیر بر ترک نکاح است و انسان را از عزوبت و ترک نکاح بر حذر داشته، که این دلالت بر کراهت می‌کند.

اگر این ادله نبود، چه بسا نمی‌گفتیم عزوبت مکروه است؛ چون ما گفتیم ترک استحباب، مکروه نیست. اما اینجا به خصوص دلیل و روایات خاص داریم که از آن‌ها کراهت عزوبت استفاده می‌شود و این اعم از نساء و رجال است. برخی روایات حتی در مورد زنان وارد شده: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) النِّسَاءَ أَنْ يَتَّبِلْنَ وَ يُعْطِلْنَ أَنْفُسَهُنَّ

۱. عروة الوثقی، کتاب النکاح، مسأله ۱.

۲. المعتمر، ج ۲، ص ۲۵۷.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴۲.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳، ح ۱۶۳۴۷؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۶۱.

عَنِ الْأَزْوَاجِ»^۱ می‌فرماید: رسول گرامی اسلام (ص) زنان را نهی کرده از اینکه خودشان دور کنند و معطل کنند و به نوعی خودشان از معرض ازدواج و شوهر دور کنند. البته این نهی، نهی تحریمی نیست؛ نهی تنزیهی است.

پس از این مجموعه روایات، کراهت استفاده می‌شود. حتی ممکن است کسی اینها را دالّ بر حرمت بداند؛ چه اینکه عرض کردیم که یک گروه قلیل که به تعبیر شهید ثانی، شاذ هستند، اینها قائل به وجوب نکاح هستند. اگر کسی قائل به وجوب نکاح شد، ترک نکاح، حرام می‌شود و بالاتر از کراهت می‌شود. ولی ما می‌گوییم که این دالّ بر کراهت نیست؛ این از سیره قطعیّه متشرعه قابل استفاده است که ترک نکاح حرام نیست. در بین متشرعه اگر کسی ازدواج نکند، نمی‌گویند که کار حرام مرتکب شده است؛ می‌گویند که یک کار ناشایست و ناپسند است، ولی نمی‌گویند کار حرام انجام می‌دهد، مثل سایر محرمات. این برای ما قطعی است که حرام نیست؛ ولی کراهت دارد و کراهت آن شدید است؛ مثل استحباب نکاح که مؤکد بود، روایاتی همچون «شرار امتی عزّابها» یا «أكثر أهل النار العزّاب» دلالت بر این دارد که کراهت ترک نکاح و عزوبت، یک کراهت نسبتاً شدید است. این کراهت چه بسا از این باب باشد که بالاخره عزوبت می‌تواند منشأ بسیاری از گناهان قرار گیرد. یعنی واقعاً انسان را به فسادها و گرفتاری‌هایی مبتلا کند یا یک خصلت‌های روحی و روانی ناخوشایندی را در انسان ایجاد کند، مثل عصبیت و پرخاشگری و... که در پرتو ازدواج و نکاح، تعدیل می‌شود. خیلی از روحیات و اوصاف و اخلاق آدمی، با نکاح تکامل پیدا می‌کند. لذا چه بسا کراهت شدید عزوبت هم از این باب است که خود عزوبت می‌تواند منجر به گناهانی شود که انسان را گرفتار آتش و نار کند.

علی‌ای حال امر سوم این است که علاوه بر استحباب نکاح، کراهت عزوبت نیز قابل اثبات است.

بحث جلسه آینده

امر چهارم در این است که متعلق استحباب چیست؟ تاکنون عرض شد که نکاح مستحب است ولی اکنون بحث در این است که متعلق استحباب چیست؟ آیا طبیعه النکاح مستحب است یا الطبیعه مع قصد القربة مستحب است؟

«الحمد لله رب العالمین»

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۰۹، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۶۵، باب ۸۴ از ابواب مقدمه النکاح، ح ۱.